

مراحل طلاق
در قرآن کریم

پرفسور دکتر مصطفی زلمی
استاد ممتاز در شریعت و قانون
دکتر احمد نعمتی



مراحل طلاق
در قرآن کریم

پرفسور دکتر مصطفی زلمی
استاد ممتاز در شریعت و قانون
دکتر احمد نعمتی

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ
أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا ﴾

نشر احسان

مراحل طلاق در قرآن کریم

تألیف: پروفسور دکتر مصطفی زلمی
استاد ممتاز در شریعت و قانون
مترجم: دکتر احمد نعمتی

بسم الله الرحمن الرحیم

زلمی، مصطفی ابراهیم
الطلاق مرتان فی تفاسیر القرآن. فارسی
مراحل طلاق در قرآن کریم/ مصطفی زلمی هورامی؛ ترجمه احمد نعمتی
تهران، احسان، ۱۳۹۳.
۴۰ ص.
ISBN: 978-964-356-993-8
کتاب حاضر نخستین بار تحت عنوان «طلاق در تفاسیر قرآن»
در سال «۱۳۹۱» توسط «زانست» منتشر شده است.
طلاق در تفاسیر قرآن
موضوع: تفاسیر اهل سنت، طلاق -- جنبه‌های قرآنی
شناسه افزوده: نعمتی، احمد، ۱۳۳۵- مترجم
۱۳۹۳ ۸ز۸۳۰۴۱ط/ BP۱۰٤ /۱۵۹ /۳۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۷۳۹٤۹

■

مراحل طلاق در قرآن کریم

✦ مؤلف : دکتر مصطفی ابراهیم زلمی هورامی
✦ مترجم : دکتر احمد نعمتی
✦ ناشر : نشر احسان
✦ تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه
✦ چاپ : مهارت
✦ نوبت چاپ : اول ۱۳۹۳
✦ قیمت : ۲۵۰۰ تومان
✦ شابك : ۸-۹۹۳-۳۵٦-۹٤٦- ۹۷۸

نشر احسان

[illegible]

فهرست

پیش‌گفتار مترجم

ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است آن بخشاینده‌ی مهربان و خداوندگار روز جزا و درود و سلام بر خاتم پیامبران و فرستادگان الهی آن‌که خدایش برانگیخت تا رحمتی برای جهانیان، پرتوی برای راه‌یافتگان و نوری برای پروایشگان باشد.

این کتاب اثر یکی از نامورترین اندیشمندان فعال در عصر حاضر است به‌نام پروفسور، دکتر مصطفی ابراهیم زلمی استاد ممتاز در شریعت و قانون. ایشان مفسّری دلیر، نواندیش و متفکری جریان‌ساز می‌باشند، رویکرد و اجتهادات جدیدشان بسیاری از متعصبان مذهبی را به نقد و اندیشه واداشته است. ایشان به‌اندازه و شاید بیشتر از تحسین و آفرین اعتراض و انتقاد و گاهی نفرین و تهمت هم دریافت کرده‌اند و این جای شگفتی نیست چرا که غزالی طوسی در میان اقرانش به وصف زندیق و ناقد فقه‌وکلام زیست، ولی اکنون به وصف حجت‌الاسلام از او یاد می‌شود.

پیشرفت شتابان علم و پژوهش و ورود آن به عرصه‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی انسان، هر روز انبوهی از مسایل نوپیدا در موضوعات مختلف اندیشه‌ای و دینی را فراروی مجامع علمی و دینی قرار می‌دهد باورهایی را به

چالش می‌کشد و افق‌های نوینی را می‌گشاید و این روند در حوزه‌ی فقه و حقوق، عینی‌تر و ملموس‌تر از دیگر عرصه‌هاست.

رسالت اصلی فقیهان هر عصر و فلسفه‌ی وجودی اجتهاد پاسخ‌گویی به نیازهای نوپیداست که این مهم از طریق انطباق اصول شریعت بر فروع برخاسته از نیازهای فرد و جامعه میسّر است.

این کتاب تقدیم به آنان‌که اسلام‌خواهی و غیرت دینی را معیار حمایت از یک اندیشه و مذهب می‌دانند و از بند تعصّبات مذهب‌گرایی و فرقه‌گرایی آزادند. به کسانی‌که همواره در تلاش راه‌یابی به حق و صواب‌اند و در پذیرش حقیقت پس از ایضاح و اتمام‌حجّت تأمل نمی‌کنند تقدیم به آنان‌که حق نقد و بررسی و اظهارنظر را حق همگانی می‌دانند و معتقدند که هیچ فقیه و متفکری را نمی‌توان از این حق مشترک محروم داشت و اذعان دارند که در موضوع نقد و بررسی فقه یک‌طرفه و یک مذهب قابل اجراء نیست.

از دوستان تقاضا می‌رود مطالبی را تا به‌خوبی درک نکرده‌اند هرگز به قضاوت و داوری ننشینند و عجولانه به ارزیابی نپردازند.

در طول تاریخ تقدس متون دینی به آراء علما هم سرایت کرده و رفته‌رفته پاره‌ای از آراء عالمان دینی هم مقدس و فوق چون‌وچرا شمرده شده است. بعضی از معرفت‌های بشری اگرچه تخصّصی و اجتهادی باشد ولی قدسی‌بودنش پذیرا نیست. کار فقیه پیراستن شریعت از روایت‌های غیرمستدل و تقالید تاریخی است.

والله اعلم بالصواب

احمد نعمتی، کرمانشاه ۱۳۹۱/۱۲/۱۲

چه کسی حق طلاق دارد؟

بعضی چنان می‌پندارند که اختصاص مرد به حق طلاق، قضیه‌ای استبدادی است چه‌بسا در آن، زورگویی و تحکّم، حاکم گردد، که اگر در طلاق، توجه به نظر زن هم می‌شد و یا ایقاع آن تحت‌نظر دادگاه انجام می‌گرفت، از استبداد و خودسری مرد جلوگیری می‌شد. سؤالی که در این‌جا مطرح است این است که چرا در نظام اسلامی حق طلاق، اختصاص به مرد دارد علی‌رغم این‌که اسلام ضرر و زیان در هر حکمی را محکوم می‌کند.

توضیح این واقعیت نیاز به بررسی شقوق منظور در این موضوع را دارد که دارای پنج احتمال عقلی است:

۱. طلاق به‌تنهایی در اختیار زن باشد.

۲. یا تنها در اختیار مرد باشد.

۳. یا به توافق طرفین انجام گیرد.

۴. یا از طریق دادگاه، انجام شود.

۵. یا این‌که طلاق در اختیار مرد باشد ولی برای زن فرصت ایقاع آن داده شود.

۱. طلاق در اختیار زن به‌تنهایی باشد

این شق بنابه دلایلی صحیح نمی‌باشد از آن جمله:

الف) طلاق و ازدواج دو نظم و قرارداد بشری هستند که در جوامع نخستین برمبنای عادات فطری، بنا شده‌اند: لذا برحسب فطرت، مذکّر به‌دنبال مؤنّث بوده، نه مؤنّث به‌دنبال مرد. مرد است که زن را خواستگاری می‌کند، نه زن مرد را خواستگاری کند، بنابراین بایستی برحسب فطرت اختیار مفارقت در اختیار کسی باشد که زوجه‌ی خود را درخواست نموده، و اسلام هم برمبنای این عادت فطری جاری شده است. از این نظر حق طلاق را به‌تنهایی در اختیار زن نگذاشته است.

ب) طلاق یک نوع تصرف است که پیامدهای مالی را به‌دنبال خواهد شد، آن‌جا که شوهر بعد از طلاق‌دادن زن ملتزم به پرداخت مهریه‌ی کامل به همسرش می‌شود و هم‌چنین علاوه‌بر هزینه‌های ازدواج جدید ــ اگر بخواهد انجام دهد ــ ملزم به پرداخت هزینه زِمان عدّه، و هزینه‌ی فرزندان و اجرت حضانت آنان خواهد شد.

به‌دور از عدالت و انصاف است که شخص ملزم به پیامد عمل دیگری گردد، به این معنا که طلاق را زن اجرا نماید و خسارات مالی‌اش به‌عهده‌ی مرد باشد و التزامات حقوقی برای آن غیر تلقّی گردد، و به‌خاطر پیامدهای مالی شوهر قبل از اقدام به طلاق به تدبیر امور و آینده‌نگری و مصالح خود می‌پردازد و بدون ضرورت و نیاز مبرم مفارقت زوجیّت را بر ابقای آن ترجیح نمی‌دهد.

ج) زن به حکم خلقت طبیعی‌اش بیشتر از مرد در مقابل عوارض و شرایطی که در زندگی برایش پیش می‌آید، منفعل و تحت‌تأثیر خواهد گرفت لذا اگر حق طلاق فقط به زن داده شود، مرتکب چه مشکلات و تصرف ناگواری نمی‌شود؟ که چه‌بسا هنگام خشم و غضب، توجه نتایج زندگی و آینده خود ننماید. تجارب بعضی از امتان پیشین به‌اثبات رسانده‌اند که اعطای حق طلاق به زن یکی از عوامل فعّال در فراوانی واقعه طلاق بوده است. همان‌گونه در عهد کلاسیکی روم و در نزد قبایل عرب جاهلی به‌سبب حق طلاق در دست زن پیوسته درصدی بالایی از مفارقت زوجین انجام می‌گرفت.

۲. اگر طلاق تنها در اختیار مرد باشد

گاهی عوارض اضطراری و یا اختیاری بر زندگی زناشویی وارد می‌شود که استمرار آن به زیان مصلحت زن است، مانند غایب ماندن شوهر، یا محکوم شدن ایشان به مجازات سلب آزادی، یا دچار شدن به بیماری صعب‌العلاج، یا امتناع ورزیدن شوهر از انفاق همسر، یا بدرفتاری با همسر و یا... که در این‌صورت اگر حق طلاق را فقط در اختیار مرد قرار دهیم، زن قطعاً قربانی تحمّل این نوع حوادث ناگوار خواهد شد.

۳. یا به توافق طرفین انجام گیرد

اسلام طلاق توافقی میان زن و شوهر را همانند خلع، تأیید می‌نماید به‌شرط این‌که از استبداد و خودکامگی به‌دور باشد. ولی باید دانست که تحقق توافق طرفین بر طلاق، در تمام زمینه‌ها چه‌بسا محال باشد، چه‌بسا یکی از دو طرف به‌منظور زیان به دیگری در عنا و لجاجت قرار گیرد و قضیه همچنان پیچیده و با تحمّل زیان یکی از دو طرف باقی بماند و زوجین باهم در ایقاع طلاق توافق نداشته باشند.

۴. طلاق‌دادن از طریق دادگاه

این شیوه برگرفته از دو شریعت ـ موسوی و مسیحی ـ و بسیاری از قوانین وضعی است که طلاق‌دادن زن جز در دادگاه مخصوص‌به‌خود و به حکم آن، جایز نمی‌باشد.

البته اسلام به‌دلیل معایب فراوان در ارجاع طلاق به دادگاه چنین روشی را برنمی‌تابد از جمله معایب آن: افشای اسرار زناشویی در دادگاه توسط وکیل دو طرف آنان، که گاهی افشای آن اسرار، موجب رسوایی و بد جلوه‌دادن شخصیت یک خانواده و شکست فرجام بد آینده‌ی یک زن گردد.

فرض کنید مردی در رفتار زناشویی با زنش دچار یک اشتباهی شده باشد و بخواهد تحت‌نظر دادگاه زنش را طلاق دهد، چه رسوایی و بدنامی را به‌بار خواهد

آورد؟ و چه‌اندازه انتشار و پخش آن رفتار بر شخصیت زوجین و خویشاوندان تأثیر خواهد گذاشت؟ و شاید انگیزه‌ی طلاق‌دادن زن یک امر باطنی باشد مانند عواملی که باعث ناخوشایندی و نفرت از زوجه گردد که زوج نتواند با دلایل و برهان بدان استدلال نماید و جز شوهر کسی هم بدان علت آگاه نباشد.

چنین چیزی و امثال این‌ها از توان دادگاه خارج است.

۵. طلاق در اختیار مرد باشد ولی برای زن فرصت ایقاع آن داده شود.

اسلام این شیوه‌ی آخری را سالم‌ترین شیوه تأیید می‌نماید، از این‌جهت که طلاق را حق طبیعی مرد به‌شمار می‌آورد، و با التزامات مرد در رابطه با حقوق زن، فرزندان و خانواده‌اش، منسجم و هماورد است.

مادامی که مرد تنها کسی است که مُلزم به پرداخت مهریه و تأمین هزینه‌ها می‌گردد، جا دارد که پایان دادن به رابطه‌ی زوجیت در اختیار ایشان و حق مسلّم او باشد. بنابه قاعده‌ی «الغُنم بالغُرمِ» یعنی مسئولیت شخص باید با سودی که به‌دست می‌آورد هماهنگی داشته باشد.

دلیل دیگر این‌که شوهر بیشتر تسلّط بر اعصاب و روان خود دارد و در میزان خشم و فوران عصبانیت، بیشتر به نتایج و پیامدهای طلاق می‌اندیشد. لذا چنین حقی را به‌کار نخواهد گرفت مگر پس از ناامیدشدن از پیروزی سعادتمندانه زناشویی.

از طرفی اسلام حق زن را در این امر مهم، که تعیین‌کننده‌ی سرانجام زوجین است به فراموشی نسپرده است بلکه به‌هنگام ایجاد آن‌چه به زیان ایشان است از جهت زندگی، بهداشتی و یا جنسی و... حق درخواست طلاق را در دادگاه خانوادگی، به ایشان عطا نموده است.

باز، زن حق طلاق‌دادن خود را از طریق تفویض ـــ واگذار نمودن طلاق از جانب مرد به زن ـــ داراست، خواه این حق را هنگام عقد ازدواج، همان‌گونه

بعضی فقیهان گفته‌اند به وی تفویض شده باشد و یا پس از عقد ازدواج در طول زناشویی، مرد زنش را در طلاق‌دادن جانشین خود قرار داده باشد.

هنگامی که اسلام حق طلاق را به شوهر سپرده ایشان را در اراده‌ی خود آزاد و مطلق نگذاشته است که برحسب آرزوهای نفسانی خود هرچه را خواست انجام دهد بلکه حدود و شرایطی را برای ایشان مقرّر داشته و یک نوع اقدامات تشریفاتی را برای ایشان وضع نموده که تبعیت از آن لازم و واجب می‌باشد از جمله، مراحلی است که قرآن کریم به تبیین آن پرداخته است.

به‌خاطر استمرار حیات همسرداری و عدم‌تخریب کانون خانوادگی بر سر کسانی‌که زیر سقف آن قرار دارند از بزرگسالان و خردسالان بی‌گناه، و به‌خاطر پیشگیری از تصمیم عجولانه در قبال نشوز، کراهیت، اختلاف و نزاع که منجربه گسستن پیوند همسرداری می‌شود خداوند متعال در آخرین کتاب آسمانی‌اش «قرآن» مراحل تدریجی و کندی را جهت پایان دادن به روابط زناشویی را وضع نموده و زوجین را به تبعیت از آن فراخوانده است که شاید آن مراحل تدریجی منجربه بازگشت صفای مکرر شود و مودّت به‌هدررفته گردد، و موجب استقامت حیات همسرداری و استقرار آن از نو گردد. «و ما ذلک علی‌الله بعزیز»

قرآن مجید هشت مرحله را به‌ترتیب تا پایان دادن به روابط زوجیت بیان داشته که فهرست‌وار بیان می‌شود.

مرحله‌ی نخست، موعظه است در بیان «فَعِظُوهُنَّ»

قرآن به شوهران در شرایط نشوز همسران‌شان، دستور داده است که در عوض پناه‌بردن به طلاق، راه نصیحت، ارشاد، توجیه و هشدار بر اشتباهات زوجات را از سر گیرند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ ﴾ (نساء: ۳۴)

این شیوه، نخستین واجباتی است بر صاحبان خانواده جهت اصلاح آن‌چه در معرض فساد قرار گیرد، زیرا این شیوه‌ی وعظ و ارشادی یک عمل تهذیبی و مطلوب تمام خانواده‌هاست که ناراستی‌ها و کژی‌ها بدان اصلاح و درست می‌شوند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ ﴾ (تحریم: ۶)

منظور اصلی از وعظ و نصیحت جهت معالجه نشانی‌های اولیه‌ی نشوز و ناهمخوانی زن است قبل از این‌که کار به‌جای سختی کشانده شود و نتایج منفی را به‌بار آورد، چه زن گاهی به‌سبب زیبایی‌اش، یا مالش، یا موقعیت خانوادگی‌اش و یا... طغیان و سر به نافرمانی می‌کشد آن‌جا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ۝٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ﴾ (علق: ۶ ـ ۷)

ولی باید دانست که گاهی این موعظه‌ی حسنه در زن تأثیرپذیر نیست و کماکان لجاجت و نافرمانی را ادامه می‌دهد، در این‌هنگام شوهر باید تغییر اسلوب دهد و به مرحله‌ی دوم روی آورد.

مرحله‌ی دوم: ترک هم‌بسترشدن با زن «وَٱهۡجُرُوهُنَّ فِي ٱلۡمَضَاجِعِ»

مضجع، جای اعزاء و برانگیختن است، ترک آن از جهت روانی برای زن بسیار مؤثر است این است که شوهران جهت تنبیه همسران‌شان بایستی بدان متوسل شوند تا هشداری باشد بر این‌که، مضجع و بستر که نمایان‌گر قلّه‌ی ارتباط همسرداری در مودّت، رحمت و آرامش است ترک آن نمایان‌گر آن است که زن به خود آید. مبادا به‌کلّی از این هم‌بستری محروم گردد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةًۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ﴾ (روم: ۲۱)

البته تربیت اخلاقی اسلامی حکم‌فرماست بر این‌که شوهر بایستی در این ترک هم‌بستری نکات زیر را رعایت کند:

۱. ترک هم‌بستری بایستی در همان اطاق و مکان خلوت زوجین باشد، منظور ترک اطاق خواب نیست.

۲. ترک هم‌بستری شوهر با زن باید از دید کودکان پنهان ماند مبادا چنین عملی بر رفتار آنان تأثیر پذیرد و در روان آنان شر و فساد ایجاد کند. یعنی نباید کودکان آگاه به چنین عمل تنبیهی شوهران باشند.

۳. ترک هم‌بستری با زن را نباید بیگانگان اطلاع یابند که آن موجب ذلّت و خواری زن و باعث کاستن شأن و مقام ایشان می‌گردد و چه‌بسا کرامت ایشان لکه‌دار و باعث ازدیاد نشوز ایشان شود. چه منظور از این تنبیه، علاج نشوز و نافرمانی همسر است نه ذلت ایشان و به تباهی کشاندن فرزندانش.

مرحله‌ی سوم: زدن همسر است «وَٱضْرِبُوهُنَّ»

همان‌گونه که برای هر دردی داروی ویژه‌ای است، علاج هر تمرّد و سرکشی، شیوه‌های متفاوتی را داراست که با حجم نافرمانی سازگار است فرمان خداوند متعال به زدن زن نافرمان به این دلیل است که شوهر قطعاً در مقابل سه گزینه انتخابی روبه‌رو است، گزینه‌ی چهارمی وجود ندارد و آن: ۱. پناه بردن به دادگاه و محکمه‌ی قضایی که چنین گزینه‌ای رسوایی و افشای اسرار خانوادگی را به‌دنبال دارد، ۲. طلاق‌دادن همسر که منجربه گسستن و پاشیدن خانواده خواهد شد. ۳. و یا زدنی به‌عنوان تنبیه باعث اذیت، آلام و زخمی شدن زن نگردد. که در انتخاب یکی از این سه گزینه، زدن با چنان صفاتی، اهون، بهتر و سازگارتر با مقاصد اسلامی است.

بعضی چنان می‌پندارند که زدن زن انتخاب حکیمانه‌ای نیست. در جواب آنان باید بگویم: درست است که زدن با آن مفهوم غلط آنان با حکمت اسلامی سازگار نیست ولی باید دانست که این شیوه به‌معنای نبرد میان زن و مرد نیست که مرد

بخواهد هنگام متهم ساختن زن به نشوز و تمرّد همچون دشمن با ایشان برخورد کند و در معرکه‌ی نبرد ایشان را خوار، مغلوب و سرافکنده کند قطعاً چنین شیوه‌ای با آداب عمومی دینی و نظم عمومی جامعه سازگار نیست و نمی‌توان چنین برخوردی را اسلامی دانست بلکه زدن زن با آن شیوه‌ی نادرست از عرف و عادات ناشایست بعضی زمان‌ها بوده زمانی که زن تحقیر می‌شده و فاقد هرگونه کرامت و شخصیتی حقوقی بوده است. فرمان حکیمانه‌ی اسلام، در شکل و صورت، و در هدف و غایت قطعاً با آن شیوه‌ی تاریخی متفاوت و متباین است.

زدن زن همچون طلاق دادنش یک عمل منفوری است ولی از دو چیز بد و زیان‌بار آن را که زیان و بدیش کمتر است باید انتخاب کرد. پیامبرخداﷺ در بسیاری از گفتارش این موضوع را تأیید می‌نماید، از آن جمله می‌فرماید: (لا یَجلدُ أحَدُکم إمرأتَهُ جلدَ عَبد ثم یُجامِعُها فی آخر الیوم) «هیچ‌کدام از شما زنش را تازیانه نزد همان‌گونه که بنده‌اش را تازیانه می‌زند، سپس در پایان روز بخواهد با ایشان هم‌بستر شود.»

و باز رسول‌خدا در رابطه با کسانی‌که زنان‌شان را می‌زنند می‌فرماید: (ولا تَجدُونَ أولئکَ خیارُکُم[1]).

آنان‌که زَنان‌شان را می‌زنند از نیکان شما نیستند و می‌فرماید: (ولا یَضرِبُ إلاّ أشرارُکم[2]) «جز بدان شما، زنان را نمی‌زنند.» از این احادیث و غیر این‌ها نتیجه می‌گیریم که زدن یک نوع مجازاتی است که برای زنی که مرتکب عمل منافی با اخلاق و آداب عمومی شده باشد.

چنین مجازاتی با طلاق‌دادن زنِ ناشزه، حاصل نمی‌شود، زیرا اثر مجازات باید منحصر در شخص جانی باشد و به دیگری سرایت نکند در صورتی که طلاق‌دادن دارای آثار منفی است که بر خود زوجین، فرزندان (اگر داشته باشند) و

---

۱. فتح‌الباری، شرح صحیح بخاری (۷۷۲ - ۸۵۲ هـ) باب ما یکره من ضرب‌النساء و آیه‌ی (وَٱضۡرِبُوهُنَّ) ۳۰۲/۹

۲. طبقات الکبری: ۷/ ۱۴۸

خانواده‌ی آنان، تأثیر منفی و نامطلوبی به‌بار خواهد آورد و این خود مخالف با قول خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴾ (انعام: ۱۶۴)

و از طرف دیگر مجازات چنین زوجه‌ای نباید از طریق دادگاه باشد، زیرا وصول اخبار خانوادگی به دادگاه و هیئت قضایی موجب انتشار و پخش اسرار و خفایای آنان میان مردم می‌شود و در نتیجه شخصیت و سمعه‌ی آن خانواده مکدّر خواهد شد.

سلف صالح، این حقیقت را خوب دریافته بودند. قاضی شریح که از طرف امیرالمؤمنین عمربن‌خطاب به‌عنوان قاضی بصره منصوب شده بود و مدت ۶۳ سال سابقه‌ی قضاوت را داشت، هنگامی که بنابر سرشت بشری از همسرش، زینت عصبانی و خشمناک شد، سواک معمولی خود را بیرون آورد و اشاره‌کنان، زنش را بدان تهدید می‌کند و می‌گفت:

رأیتُ رجالاً یَضرِبون نساءهم   فَشَلَّت یَمینی حَینَ أضرَبُ زَینَبا

«مردانی را می‌دیدم که زنان‌شان را می‌زنند شکسته باد دستم اگر زینت را بزنم.»

بنابراین زدنی که قرآن بدان دستور داده رسوای زدنی است که جاهلان و کم‌خردان از آن برداشت می‌نمایند.

اهداف و مقاصد شارع در این عمل اجرایی مانع از آن است که زدن به‌عنوان تعذیب و شکنجه‌ای جهت انتقام‌گیری و تشفّی صدور تلقّی گردد، و مانع از آن است که چنین تنبیه‌ی به‌عنوان اهانت، خوار ساختن و تحقیر زن به‌شمار آید بلکه باید اجرای چنین عملی به‌عنوان اصلاح و داروی شفابخش دردِ نهانی آنان قرار گیرد.

خلاصه به‌کارگیری عمل زدن همسر بایستی دارای شرایط زیر باشد:

۱. زدن ایشان باید دارای حسن‌نیت و با هدف اصلاح باشد نه به‌عنوان انتقام و تشفّی صدور.

۲. نباید زدن، برای زن بسیار دردآور باشد و آثاری در سیما و استخوانش به‌جای گذارد و یا باعث نقص عضو و یا مشکلات با دوامی را به‌دنبال داشته باشد در غیر این‌صورت آن زدن به‌عنوان جزا جنایی به‌شمار آمده و شوهر در مقابل آن مجازات می‌گردد مانند آن خواهد بود که غیر زن خود را زده باشد.

۳. زن باید مرتکب نافرمانی و جرمی شده باشد که آن جرم و نافرمانی با آداب و اخلاق عمومی سازگار نباشد همان‌گونه که پیامبر گرامیﷺ بر این شر آخری تصریح نموده‌اند.

پیروی از این سه مرحله‌ی گام‌به‌گام، زمانی است که نشوز، بی‌ادبی و بی‌اخلاقی از جانب زن بوده باشد ولی اگر از جانب مرد باشد قرآن مرحله زیر را دستور می‌دهد.

مرحله‌ی چهارم: صلح میان زوجین است (وَٱلصُّلۡحُ خَيۡرٞ)

هرگاه نشانی‌های نشوز و غیراخلاقی از شوهر سر زند، قرآن زوجین را به تصالح، تفاهم، آشتی و جبران مافات دعوت می‌کند آن‌جا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنِ ٱمۡرَأَةٌ خَافَتۡ مِنۢ بَعۡلِهَا نُشُوزًا أَوۡ إِعۡرَاضٗا فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ أَن يُصۡلِحَا بَيۡنَهُمَا صُلۡحٗاۚ وَٱلصُّلۡحُ خَيۡرٞ﴾ (نساء: ۱۲۸)

این بهترین راه برای نظم اجتماعی در محیط خانوادگی است، هنگامی که بیم وقوع پدیده‌ی نشوز و اعراض از جانب زوج باشد و چه‌بسا این پدیده‌ی نشوز و نفرت جایگاه و کرامت زن را به‌خطر اندازد و امنیت و استقرار کانون خانوادگی را مورد تهدید قرار می‌دهد. قبل از این‌که قضیه‌ی اختلاف میان زوجین به طلاق که منفورترین حلال نزد خداوند متعال است کشانده شود و یا زن میان دو حالت بقا و مفارقت قرار گیرد، قرآن مجید زوج را بر تفاهم و پذیرش صلح و سازش که بهترین راه برای خود، زن و فرزندانش می‌باشد، تشویق و ترغیب می‌نماید، که

چه‌بسا با تذکر و یادآوری زوج در ناخوشایندی و نفرت از همسرش به اشتباه رفته باشد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِۚ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰٓ أَن تَكْرَهُوا۟ شَيْـًٔا وَيَجْعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴾ (نساء: ۱۹)

پیروی از این چهار مراحل هنگامی است که در میان زوجین طرف مقصّر مشخص شده باشد.

ولی در حالت شقاق و نزاع که هر کدام دیگری را مقصّر و متّهم قرار دهد در این حالت است که قرآن با مداخله نمودن جهت سوم از فامیلان و خویشاوندان جهت اصلاح میان آنان از طریق تحکیم دستور می‌دهد.

مرحله‌ی پنجم: «تحکیم»

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فَٱبْعَثُوا۟ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِۦ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَآ ﴾ (نساء: ۳۵)

هنگام ظهور نشانی‌های شقاق و نزاع میان زوجین برای خانواده‌ی آن‌ها، یا برای ولی‌امر، یا قاضی و یا هر جماعت اسلامی مداخله نمودن خویشاوندان دو طرف با ارائه‌ی کمک و مساعدت جهت رفع زیان و ضرر نزاع با همان شیوه‌ای که قرآن بیان داشته است، لازم و ضروری است آن‌جا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَٱبْعَثُوا۟ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِۦ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَآ إِن يُرِيدَآ إِصْلَٰحًا يُوَفِّقِ ٱللَّهُ بَيْنَهُمَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ﴾ (نساء: ۳۵)

اجرای این دستور الهی جهت بررسی نزاع و شقاق میان زوجین خواهان‌شرایط زیر می‌باشد:

۱. باید داوری از طرف خویشاوندان زن که مورد قبول شوهر باشد و هم‌چنین داوری از خویشاوندان مرد که مورد قبول زن باشد جهت اصلاح میان آنان، انتخاب گردند.

۲. دو داور بایستی عادل و کارشناس در امور مربوط به خانواده و مشکلات آن باشند.

۳. دو داور در حدامکان بایستی از خویشاوندان زوجین باشند. اگر خویشاوندانی نداشتند و یا داشتند ولی فاقدصلاحیت چنین امری باشند حال به‌هر دلیلی که یا فاقد خبرگی باشند و یا عادل نباشند و یا... انتخاب داوران از همسایگان مستحب است. فلسفه‌ی به‌شرط گرفتن داوران که از خویشاوندان دو طرف باشد این است که اطلاع آنان بر مشکلات زوجین و اهتمام ورزیدن‌شان بر حفظ شخصیت و کرامت دو خانواده و شفقت و مهرورزی بر فرزندان‌شان و انتظار موفقیت آنان در این امر مهم به‌مراتب بیشتر از دیگران است.

۴. دو طرف داور بایستی بی‌طرف و هدف آنان اصلاح و سازش باشد بدون تبعیض و جدایی میان هر کدام از زوجین.

۵. دو طرف داور نخست باید جداگانه با هر کدام از زوجین نشستی داشته باشند و سپس در فضای آرام به‌دور از واکنش‌های نفسانی، و تجریح و تنقیص همدیگر از عواملی که موجب تکدیر صفای زندگی زناشویی گردد، با هر دوی آنان نشست داشته باشند.

۶. سپس دو داور ماجرای آنان را صادقانه و امین‌دارانه به قاضی، گزارش دهند و اسباب و عوامل واقعی اختلاف و شقاق میان زوجین را با بیان و تعیین جهت مقصّر از آنان را بدون جانب‌داری برای هیچ‌کدام، تقدیم قاضی می‌نمایند. هنگامی که این مراحل به شکست انجامید در آن‌صورت نباید زندگی زناشویی و کانون خانوادگی به دوزخی از عذاب تبدیل شود چه بدون آرامش و صمیمیت زندگی خانوادگی نمی‌تواند استقامت و استقرار داشته باشد در این شرایط است که بایستی به یک واقعیت تلخ که همان طلاق و مفارقت است تن داد اگرچه طلاق مبغوض، و منفور نزد خداوند متعال است.

مرحله‌ی ششم: یک‌بار طلاق‌دادن زن است

هنگام ضرورت و نیاز مبرم، اسلام اجازه می‌دهد که زوجین به طلاق که تا سه‌بار محدّد شده، پناه ببرند آن‌جا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ٱلطَّلَٰقُ مَرَّتَانِۖ فَإِمۡسَاكُۢ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ تَسۡرِيحُۢ بِإِحۡسَٰنٍۗ ﴾ (بقره: ۲۲۹)

یعنی طلاقی که پس از آن جایز باشد زندگی زناشویی از نو از سر گرفته شود، با رجوع در طلاق رجعی و با عقد و مهریه جدید در طلاق بائن، دوبار است، که در این دو حالت رجوع و عقد جدید البته ولی زن نمی‌تواند حق اعتراض داشته باشد، به‌دلیل آیه‌ی ﴿ وَإِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعۡضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحۡنَ أَزۡوَٰجَهُنَّ إِذَا تَرَٰضَوۡاْ بَيۡنَهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِۗ ﴾ (بقره: ۲۳۲)

بعضی از فقیهان و مفسّران چنان پنداشته‌اند که منظور آیه این است که طلاق رجعی تا دوبار است که پس از هر بار «امساک بمعروف»، نگهداری زن با شیوه‌ی نیک یعنی رجوع زن بدون عقد جدید و یا «أو تسریح باحسان» و یا رها ساختن به نیکو که همان ترک رجوع زن است تا با انقضاء عده‌اش بائنه گردد.

ضمن احترام به جایگاه آن عالمان باید بگویم که سخن آنان درست مخالف ظاهر نصّ مذکور قرآنی است بنابه دلایل زیر:

۱. لفظ «تسریح» در اصطلاح قرآن جز معنای طلاق را نمی‌دهد به‌دلیل آن‌چه در سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۲۸ نازل شده که خداوند می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ﴾ (احزاب: ۲۸)

و یا آیه‌ی ۴۹ همان سوره که می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَكَحۡتُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ثُمَّ طَلَّقۡتُمُوهُنَّ مِن قَبۡلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمۡ عَلَيۡهِنَّ مِنۡ عِدَّةٖ تَعۡتَدُّونَهَاۖ فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ﴾ (احزاب: ۴۹)

هیچ‌گاه تصوّر نمی‌شود که لفظ «سراح» در این دو آیه به‌معنای ترک کردن زن تا انقضای عدّه تفسیر گردد، به‌ویژه در آیه‌ی دوم که راجع‌به طلاق بائن است، چه قبل از دخول، طلاق انجام گرفته است و واضح است که آیات قرآن همدیگر را تفسیر می‌کنند.

۲. نظر جمهور فقیهان اسلامی بر این جاری است که الفاظ طلاق، سراح، فراق و مشتقات آن‌ها از صیغه‌های صریح طلاق می‌باشد.

۳. تشریع یک عمل ایجابی ـ مثبت ـ است که با اراده‌ی شخصی انسان صادر می‌شود ولی ترک یک عمل منفی است لذا نمی‌توان اولی را با دومی معنا کرد.

۴. هرگاه منظور از عبارت الطلاق مرتان، همان طلاق رجعی باشد پس حکم طلاق بائن باید چگونه و در کجا قرار گیرد؟ و هرگاه طلاق اول قبل از دخول باشد، حکم آن چه خواهد بود؟

۵. قرطبی می‌گوید: ابوعمر گفته است اجماع علما بر این است که قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ به‌معنای طلاق سومی پس از دو طلاق است.[۱]

و منظور از آیه:

﴿فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾ (بقره: ۲۳۰) همان طلاق سومی است.

و باز قرطبی از ابورزین نقل می‌کند که گفته است مردی نزد رسول‌خدا آمد و گفت: ای رسول‌خدا در آیه‌ی ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾، طلاق سومی کجا قرار دارد؟ رسول‌خدا ﷺ فرمود: طلاق سوم همان ﴿فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾[۲] است و در احکام‌القرآن جصاص و احکام‌القرآن ابن‌عربی به تأیید و صحت چنین معنایی پرداخته‌اند که منظور از ﴿أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ همان طلاق سومی است.

۱. احکام القرآن قرطبی، چاپ سوم: ۱۲۷/۳.
۲. عهده القاری با شرح صحیح بخاری: ۲۳۴/۲۰.

بنابراین قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿أَوۡ تَسۡرِيحُۢ بِإِحۡسَٰنٖ﴾ حقیقت در معنای طلاق سومی است و هیچ قرینه‌ای در دست نیست که آن را از این معنای حقیقی بازدارد. و قول خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوۡجًا غَيۡرَهُۥ﴾ (بقره: ۲۳۰)

بیان حکمی است که بر طلاق سومی مترتّب است نه خود طلاق سوم. و این حکم چنین است که زن نمی‌تواند به حلیّت شوهر اول درآید تا با شوهر دومی ازدواج کند همراه با دخول شرعی که هرگاه این زن با شوهر دومی به‌سبب مرگ یا طلاق و یا مفارقت قضایی، از همدیگر جدا شدند و عدّه‌ی زن سپری شد در این‌صورت زن می‌تواند با شوهر اولیش ازدواج کند اگر باهم راغب و شایق باشند. گرچه هر کدام از زوجین، این زن و شوهر اولی در این فاصله‌ی زمانی از اعمال خود تجدیدنظر کرده کوله‌باری از تجربه را کسب نموده‌اند و آن‌که خطابار بوده به اشتباهش پی برده است.

التزامات مطلّق (طلاق‌دهنده) در هنگام طلاق

هنگامی که اسلام به زوج اجازه‌ی پناه بردن به طلاق را به‌عنوان آخرین علاج داد در این‌صورت اسلام زوج را به‌طور مطلق آزاد نخواهد گذاشت که در هر زمان و به‌هر کیفیتی بخواهد در امطلاق تصرف کند بلکه ایشان را بـه الزامات زیر مقیّد می‌نماید:

نخست: جدایی میان سه‌طلاق و توزیع آن‌ها را در سه نوبت

که قرآن مجید بدان تصریح می‌نماید ﴿ ٱلطَّلَٰقُ مَرَّتَانِۖ فَإِمۡسَاكُۢ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ تَسۡرِيحُۢ بِإِحۡسَٰنٖۗ ﴾ و یکی از قواعد کلی اصولی که مورد اتفاق همگانی است این است که باوجود نص صریح زمینه‌ای برای اجتهاد نیست نباید گفت که این جدایی میان طلاق‌های سه‌گانه نظر ابن تیمیه و دیگران است، زیرا که نص صریح قرآنی در این آیه به‌صورت قطعی دلالت دارد بر وجوب توزیع طلاق‌ها در سه نوبت و زمان جزئی از ماهیت «مره» می‌باشد، بنابراین تفسیر «مَرَّتَانِ» را به دو و یا دو عدد به‌سبب عمل اجتهادی جایز نیست، چه اجتهاد در حالت وجود نص صریح در معنای خاص خود، مردود است یعنی آیه به‌طور قطع بر یک حکم دلالت دارد.

جصاص می‌گوید: قول خداوند متعال که می‌فرماید «ٱلطَّلَٰقُ مَرَّتَانِۖ» به‌طور قطع اقتضای تفریق و جدای طلاق‌ها از همدیگر را دارد. زیرا اگر مرد زنش را دو طلاق باهم داد، جایز نیست که بگوییم زنش را دوبار ـــ مرّه ـــ طلاق داد و هم‌چنین اگر مردی دو درهم را به دیگری داد جایز نیست که بگوییم: درهم را دوبار به ایشان داد مگر این‌که پرداخت و عطا در دو نوبت بوده باشد.[1] و باز می‌گوید این موضوع هنگام بررسی طلاق مقارن با عدد به تفصیل خواهد آمد.

دوم: تعیین وقت

زوج باید در طلاق‌دادن زن مقیّد به وقت محدّدی باشد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ﴾ (طلاق: ۱)

آیه به‌سبب توجه و جدّیت موضوع خطاب را متوجه پیامبرخداﷺ می‌نماید، وقت عدّه را سنّت نبوی بیان نموده که سوای اوقات زیر می‌باشد:

الف) سرای ایّام قاعدگی: لذا طلاق‌دادن زن وقتی که در حین قاعدگی باشد، جایز نیست.

ب) سرای ایّام زایمان: لذا طلاق‌دادن زن، پس از زایمان تا پاک نشود جایز نیست.

ج) سرای هنگامی پاکی زن وقتی که با شوهرش هم‌بستر شده باشد، لذا طلاق در چنین موردی هم جایز نیست به‌دلیل این‌که احتمال تشکیل حمل را دارد.[2]

سوم: اگر طلاق رجعی باشد تا پایان عدّه نباید زن از خانه مسکونیش اخراج گردد

و باید مطلّق در زمان عده مایحتاج ایشان را از خوراک، نوشیدنی، لباس و مسکن تأمین نماید. به‌دلیل قول خداوند متعال که می‌فرماید:

---

۱. احکام‌القرآن، جصاص، انتشارات دارالمصحف، قاهره، : ۷۳/۲ - ۷۴.

۲. برای توضیح بیشتر به فتح‌الباری شرح صحیح بخاری: ۳۴۵/۹ کتاب الطلاق، باب «یا ایها النبی اذا طلّقتم النساء...» وزاد المعاد، ابن قیم جوزی: ۴/۴۳ تحت‌عنوان «حکم رسول‌الله فی تحریم طلاق الحائض و النفساء و الموطوئه فی طهرها و تحریم ایقاع الثلاث جمله ـ نیل الاوکار، شوکانی: ۲۲۶/۶.»

﴿ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا ﴾ (طلاق: ۱)

دستور به تقوای الهی قبل از دستور به خارج نکردن زنان از خانه‌های‌شان خود، یک هشدار موجهی است به شوهران در عبارت «وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ» سپس با تعبیر «مِنْ بُيُوتِهِنَّ» تأکیدی است در رابطه با حق زنان مطلّقه به طلاق رجعی، که باید در زمان عده در مسکن خود اقامت داشته باشند، و خداوند متعال در پایان آیه می‌فرماید:

﴿ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا ﴾

و این علّت برای خارج نساختن زنان از منزل است که شاید این ماندن زن در منزل خود فرصتی برای رجوع زن به‌سوی شوهرش باشد و شاید با تفکر اندیشه در نتایج افتراق و یادآوری زندگی مشترک موجب از سرگیری عواطف محبّت و مودّت میان آنان گردد.

که اگرچه زن به حکم طلاق دور باشد ولی از دید چشمان نزدیک جلوگر شود.

شوهر حق دارد که در زمان عدّه زن مطلّقه به طلاق رجعی را بدون عقد جدید، با فعل و قول نزد بعضی فقها و با قول تنها از نظر بعضی دیگر مانند «راجعتک...» تو را به همسری خود رجوع نمودم، و از نظر کسان دیگر با عمل تنها مانند هم‌بستری شدن با زن با نیت رجوع. ولی با سپری شدن عده زن، مرد حق رجوع و اعاده زوجیت را ندارد مگر با عقل جدید.

چهارم: شاهد گرفتن هم برای طلاق و هم برای رجوع

بر زوج لازم است که زنش را با حضور دو شاهد طلاق دهد و هم‌چنین با حضور دو شاهد ایشان را رجوع نماید ـــ یعنی هم طلاق‌دادن و هم رجعتش بایستی با حضور دو شاهد باشد ـــ و این وجود شاهدین به‌منظور دوری از مواضع تهمت

است، قرآن به صراحت در این دو حالت ـ طلاق و رجوع ـ به وجود شاهدین تصریح نموده است آن‌جا که می‌فرماید:

﴿ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ ﴾ (طلاق: ۲)

امر خداوند متعال به حضور دو شاهد عادل، برای وجوب است چه مقتضای امر الهی برای وجوب است مگر این‌که دلیلی برخلاف آن باشد و در این‌جا دلیلی برای انصراف حکم وجوب به حکم دیگر وجود ندارد. بسیار جای شگفت است که بسیاری از فقیهان اوامر قرآنی را بدون توجیه، بر غیر وجوب از قبیل ندب و یا ارشاد حمل نموده‌اند و بدون دلیل صارفه از مقتضای امر، عدول نموده‌اند! با توجه به این‌که همه‌ی آنان اتفاق‌نظر دارند برای این‌که مقتضای امر برای وجوب است و نباید از آن خارج شد مگر با دلیلی و یا قرینه‌ای که باعث‌الظرف معنای امر از وجوب به غیروجوب باشد.

این‌جانب به این فقیهان رحمهم الله و مقلدان آنان باید بگویم: چگونه رواست که دستور بخش‌دار به‌صورت وجوب تلقّی گردد ولی دستور خداوند متعال به‌ویژه در قضایای بسیار مهمّی مانند طلاق که تخریب کانون خانوادگی بر سر بی‌گناهان را دربردارد، برای ندب و یا ارشاد باشد؟!

پنجم: عدم اجبار زن

در این‌که از مقدار مهریه و یا از هزینه‌های زمان عده شوهر را آزاد کند یعنی هرگاه زن و شوهر باهم ناسازگار باشند و نتوانند باهم ادامه زندگی نمایند نباید شوهر زن را مجبور به استرداد بعضی از حقوق خود نماید. البته هرگاه زن با طیب رضایت خود در مقابل طلاق و رهایی از قید همسرداری چیزی را به شوهر بدهد اگرچه زیاد هم باشد، اشکالی ندارد و چنین طلاقی را در اصطلاح فقیهان «خلع» می‌نامند. خداوند متعال برای صحت چنین موضوعی پس از آیه‌ی ﴿ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ ﴾ می‌فرماید:

﴿وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَأْخُذُوا۟ مِمَّآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ شَيْـًٔا إِلَّآ أَن يَخَافَآ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ ۖ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا ٱفْتَدَتْ بِهِۦ ۗ تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا ۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ (بقره: ۲۲۹)

این آیه به میزان توجه اسلام بر محافظت زنان از ظلم و ستمی که هنگام طلاق دادن‌شان روبه‌رو می‌شوند، دلالت مستقیم دارد.

هرگاه پس از طلاق بار اول زندگی زناشویی از سر گرفته شد و تفاهم و سازش جای خود را به شقاق و نزاع داد، چه بهتر، در غیر این‌صورت بر شوهر لازم است آن مراحل پنج‌گانه قبل از طلاق اول را با ترتیب جهت طلاق‌دادن زن برای بار دوم را رعایت کند.

ششم: طلاق‌دادن زن برای بار دوم

بر شوهر لازم است علاوه‌بر رعایت تمام مراحل قبل از طلاق اول و تمام مراحل بعد از طلاق اول از قبیل تفریق، توقیت، اشهاد و عدم اخراج زن مطلقه از خانه‌ی خود اگر طلاق رجعی باشد، تا پایان سپری شدن عدّه، اقدام به طلاق دوم نماید.

اگر زوجین پس از طلاق دوم به زندگی زناشویی خود برگشتند که یا به رجعت هنگامی که طلاق رجعی باشد و یا با عقد جدید هنگامی که طلاق بائن باشد چه بهتر ولی اگر باز درِ ناسازگاری را به‌روی هم گشودند و توافق اخلاقی را باز از دست دادند، در این‌جا زوج باید همان مراحل پنج‌گانه قبل از طلاق اول را تکرار نماید که اگر پیگیری آن مراحل باز کارساز نشد مرد می‌تواند با توجه به اجرای مراحل بعد از طلاق اول و دوم از قبیل رعایت تفریق، توقیت، اشهاد. به طلاق سوم که همان طلاق پایانی است متوسل شود.

هفتم: طلاق‌دادن زن برای بار سوم

هرگاه طلاق سه‌گانه زن به پایان رسید، احکام زیر بر این طلاق مترتب می‌گردد:

۱. نباید زن مطلقه برای بار سوم، در خانه شوهر باقی بماند زیرا به‌صورت بائنه کبری بر زوج بائن و حرام می‌گشته است.

۲. به‌دلیل ایجاد بینونت کبری و اثبات شکست این ازدواج، بازگشت زن نه با رجعو و نه با عقد جدید به‌سوی شوهرش قطعاً، جایز نمی‌باشد.

۳. *زن می‌تواند پس از پایان عدّه، شوهر دیگری را جهت شریک در زندگی زناشویی خود انتخاب کند.*

۴. زن می‌تواند باوجود شرایط زیر، به‌سوی همسر نخستین خود بازگردد.

الف) زن به‌صورت عادی و به‌دور از حیله تحلیلِ نهی شده، خود را به ازدواج شوهر دیگری درآورده.

ب) شوهر دوم باید با زن هم‌بستر شده و دخول شرعی انجام گیرد.

ج) مفارقت میان زن و شوهر دوم. با مرگ، یا با طلاق و یا با مفارقت قضایی ایجاد گردد.

د) پایان عده‌ی زن از این جدایی و مفاقرت.

بنابراین هرگاه این شرایط چهارگانه فراهم گردد شوهر اول می‌تواند در صورت رغبت و اشتیاق با این زن ازدواج مجدّد نماید چه هر دوی آنان تجربه‌های تلخ زندگی را کسب نموده و از اعمال خود تجدیدنظر نموده‌اند لذا امید آن می‌رود که پس از گذشت آن تجربیات و تجدیدنظرها، ازدواج مجدد آنان، موفق گردد.

فلسفه‌ی اجرای چنین شرایطی پس از طلاق بار سوم

۱. طلاق سوم نتیجه‌ی قطعی خصومت شدید میان زوجین به‌شمار می‌آید و از جانب شارع حکیم مجال بیشتری به آنان شد از آن جمله: طلاق، سپس امساک، سپس فراق، سپس سراح.

۲. جواز عودت زن پس از طلاق سوم به‌سوی شوهر اول، معلّق به ازدواج با شوهر دومی است شارع این قید را به قیود دیگری اضافه نموده است که منظور از آن تضییق در دایره‌ی طلاق است.

۳. ازدواج زن با شوهر جدید یک آزمایشی است که تمام حقیقت را پیشاپیش زن روشن می‌کند که زن بعد از مقارنه دو زندگی با دو شوهر موفق به تشخیص صواب و خطای خود گردد و هر دو زندگی را مورد مقارنه و موازنه قرار دهد و عیناً چنین آزمایش خطا و صواب برای شوهر هم جاری است.

در پایان این موضوع بازمی‌گردم و به قراء کرام می‌گویم: آن‌چه بیان شد اصول کلی در جاری نمودن طلاق است که قرآن کریم به آشکارا بدان تصریح نموده است و آن اصول سلیم و حکیمانه بیانگر این مطلب هستند که شوهر نباید شتابان در پی گسستن روابط همسرداری خود باشد و به‌خاطر کوچک‌ترین سبب در پی

قطع رابطه ازدواج خود گردد و شریعت اجازه نخواهد داد که چنین ارتباط مقدسی آسان متلاشی گردد.

گر پس از اجرای تلاش‌های آشتی‌جویانه و صلح‌آمیز و مأیوس شدن از تمامی آن‌ها قرآن کریم مردان را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید:

﴿ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴾ (نساء: ۱۹)

اکنون چه تفاوتی است میان آن‌چه قرآن بدان دستور می‌دهد و میان آن‌چه بسیاری از مسلمانان در ممالک اسلامی انجام می‌دهند. چند بار گفته‌ام و می‌گویم و شما هم با من هستید: «این قانون عظیمِ جاویدان قرآنی در تطبیق و اجرای برای زنده‌ها، متأسفانه به‌سویِ آوازهای قبرستانی که برای مردگان ترنّم و سروده شود تغییر یافته است!»

حکم ازدواج تحلیلی

این موضوع ارتباط تنگاتنگی با موضوع پیشین خود دارد که در پایان روابط زناشویی با طلاق سوم و تحریم شدن زن برای شوهر و عدم جواز از سرگیری ازدواج مجدّد مگر پس از آن‌که زن با شوهر دیگری ازدواج کند، در این‌جا است که موضوع ازدواج تحلیلی پیش می‌آید ازدواج تحلیلی عبارت است از این‌که زنِ سه‌بار طلاق داده شده پس از پایان عدّه با مرد دیگری ازدواج کند البته با تبانیِ میان زوجین بر این مضمون: شوهر دوم بعد از معاشرت جنسی او را طلاق دهد تا با عقد جدید برای شوهر اول حلال گردد.

فقیهان اسلامی در حکم چنین ازدواجی اختلاف داشته‌اند که بیان می‌گردد:

۱. ابوحنیفه و صاحب ایشان محمد شیبانی گفته‌اند: چنین عقدی مطلقاً صحیح است خواه شرط طلاق‌دادن زن در ضمن عقد بیان گردد و یا قبل از آن به توافق رسیده باشند و یا اصلاً بحثی از شرط طلاق‌دادن بیان نگردد، زیرا چنین شرطی از

نظر آنان باطل است ولی باطل‌کننده نیست برمبنای اصل: «شرط فاسد تأثیری بر صحت عقد همراه با آن ندارد.»

ولی در رابطه با حلیت زن برای شوهر اول از ابوحنیفه دو نظریه روایت شده است: نظریه‌ی اول بیانگر این است که باوجود صحت ازدواج تحلیلی، حلیت زن را برای شوهر اول ردّ می‌کند[1] و آن را جایز نمی‌داند.

محمد شیبانی قائل به عدم‌حلیت زن برای شوهر است نه به‌خاطر بطلان ازدواج تحلیلی بلکه به این خاطر است که ازدواج مادام‌العمر است لذا برای شوهر اول حلال می‌شود در صورتی که شوهر دوم بمیرد ولی شرط تحلیل در این‌جا به‌مثابه‌ی استعجال در حلیت است لذا به‌عنوان مجازات از مقصود منع می‌گردد همان‌گونه که وارثِ قاتلِ مورث خود، از میراث محروم می‌گردد[2]، قضیه تحلیل برای شوهر اول نیز چنین است.

۲. امام مالک و فقیهان مالکی[3]، امام احمد و فقیهان حنبلی[4]، فقیهان زیدیّه[5] درست برعکس نظریه ابوحنیفه و پیروانش را دارند که گفته‌اند ازدواج تحلیلی به‌طور مطلق صحیح است، اینان می‌گویند: ازدواج تحلیل به‌طور مطلق فاسد است خواه شرط طلاق‌دادن زن در ضمن عقد بیان شده باشد یا خیر، زیرا که اعتبار به نیّت‌هاست و قصد و نیت در ازدواج تحلیلی متوجه توقیت و شرط طلاق‌دادن است. و در حدیث از ابن‌عباس روایت شده که (لَعَنَ رسولُ‌الله المحلِّلُ و

---

۱. نگاه به المیزان، شعرانی: ۹۹/۲. ابوحنیفه گفته است هرگاه مردی با زنی ازدواج کند به‌خاطر این‌که برای مطلّق به طلاق سه‌گانه‌اش حلال گردد و مرد به‌شرط گرفت که هرگاه با ایشان هم‌بستر شد، طلاق زن افتاده باشد و یا از نکاح من خارج گردد، گفته است چنین ازدواجی صحیح ولی شرط باطل است ولی آیا برای شوهر اول حلال می‌شود یا خیر دو روایت وجود دارد.

۲. نگاه شرح فتح‌القدیر: ۱۷۷/۳ ـ شرح الهدایه علی العنایه، هامش فتح‌القدیر: ۱۷۷/۲.

۳. نگاه شرط موطأ امام مالک، قاضی سلیمان الباجی: ۲۹۸/۳ ـ بدایه‌المجتهد و نهایه‌المقتصد ابن رشد: ۴۸/۲ ـ شرح الخرشی علی مختصر الخلیل: ۲۱۶/۳.

۴. منتهی الارادات، ابن بخار: ۲/۱۸۰.

۵. التاج‌المذاهب شرح متن الازهار فی فقه الائمه‌الاطهار، علامه صنعانی، چاپ اول: ۲۸/۲-۲۹.

المحَلّ له[1]) «رسول‌خدا محلّ و محلَّل‌له را نفرین کرده است» و لعن و نفرین خود دلیل بر تحریم و فساد است.

۳. نظریه فقیهان شافعیه[2]، ابویوسف از فقیهان حنیفیّه[3]، فقیهان جعفریه[4] و فقیهان ظاهریه[5] بر تفصیل است و گفته‌اند: هرگاه شرط طلاق‌دادن زن در ضمن عقد بیان گردد عقد فاسد است و پس از جدایی از شوهر دوم برای شوهر اول حلال نمی‌شود، زیرا چنین شرطی علاوه‌بر این‌که فاسد است مفسد هم هست، ولی هرگاه آن شرط در ضمن عقد بیان نگردد عقد صحیح است که اگر شوهر دوم بعد از معاشرت، ایشان را طلاق دهد، هدف تحلیل محقق می‌گردد، چه نیّت‌ها بر صحت و فساد تصرفات تأثیرگذار نیستند.

ترجیح

نظر راجع از دیدگاه نگارنده همان نظریه‌ی کسانی است که قائل به فساد عقد تحلیل به‌طور مطلق هستند بنابه دلایل زیر:

۱. تحلیل یک عادت جاهلی بوده که اسلام آن را بر زبان پیامبر گرامی ﷺ محکوم کرده است آن‌جا که می‌فرماید: (لَعَنَ اللهُ المحلّلَ و المحلَّل له[6]).

---

۱. ابن ماجه، شماره‌ی ۱۹۳۴.

۲. امام شافعی رحمه‌الله در کتاب الأم: ۸۰/۵ می‌گوید: «اگر مردی زنی را به ازدواج درآورد و نیت مرد و نیت زن و یا نیت یکی از آن دو این بود که مرد به‌اندازه‌ی آن‌چه که با زبان معاشرت نماید او را نگه داشت تا برای شوهر اولش حلال گردد نکاح صحیح است.»

۳. نگاه شرح فتح‌القدیر، الجوهره و الهدایه.

۴. نگاه شرائع الإسلام: ۳۳/۲ آن‌جا که می‌گوید: «اگر مرد در هنگام عقد به‌شرط تصریح ننمود ولی در نیّتش و یا نیت زن و یا ولی زن چنان شرطی باشد موجب فساد عقد نمی‌گردد.»

۵. نگاه، معجم فقه ابن‌حزم ظاهری: ۷۲۵/۲، المحلّی، ابن‌حزم: ۱۸۰/۱۰ که در آن بیان شده «اگر مطلّق به طلاق سه‌گانه رغبت نشان داد به کسی که زن را به ازدواج درآورد تا برای مطلّق حلال گردد، چنین عقدی جائز است اگر بدون شرط باشد در صلب عقد باشد ولی اگر در صلب عقد شرط شد که شوهر دوم بعد از معاشرت زن را طلاق دهد، عقد فاسد خواهد شد.»

۶. ابوداود: ۱۷۷۸.

۲. تحلیل از چند جهت مخالف با ظاهر قرآن است از جمله:

الف) با تبانی قبل از پایان عدّه قصد ازدواج شده است در صورتی که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾ (بقره: ۲۳۵)

ب) تحلیل یک عقد موقتی است و طلاق‌دادن زن در آن قطعی می‌باشد در صورتی که عقد قرآنی بایستی دائمی و طلاق‌دادن زن در آن محتمل خواهد بود آن‌جا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يَتَرَاجَعَا إِن ظَنَّا أَن يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾ (بقره ۲۳۰)

و اگر تحلیل صحیح می‌بود قرآن می‌فرمود: [و إذا طلّقها] زیرا واژه «إن» ار امر مشکوک استعمال می‌شود و لفظ «اذا» در امر قطعی به‌کار گرفته می‌شود.

پ) تشریع ازدواج برای یک مصلحت معلوم و هدف والا و ارزنده‌ای است ولی استعمال ازدواج در امر تحلیل، استعمال در غیر حقیقت شرعی آن می‌باشد و موجب بازیچه گرفتن آیات الهی است و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا﴾ (بقره: ۲۳۱)

۳. تحلیل مخالف سنّت رسول‌خداﷺ است

الف) در کتاب ترمذی و مسند احمدبن‌حنبل از حدیث ابن‌مسعود روایت شده که پیامبرخداﷺ فرمود: (لعن رسول‌الله المحلّل و المحلّل لهُ[1]) ترمذی گفته حدیث حسن و صحیح است.

و در المسند از حدیث ابوهریره رضی الله عنه به‌صورت مرفوع روایت شده (لَعَنَ اللهُ المحلّل و المحلّل له) و گفته اسناد آن حسن است و از روایت علی رضی الله عنه از رسول‌خدا عین حدیث روایت شده است.[2]

---

۱. ترمذی/۱۰۳۹.

۲. زادالمعاد، ابن‌قیم جوزی: ۵/۴ - ۶

ب) و در سنن ابن‌ماجه از حدیث عقبه‌بن‌عامر روایت شده که پیامبرخدا ﷺ فرموده است: (ألا أخبرکم بالتَّیسِ المُستَعاد قالوا: بلی یا رسول‌الله. قال هو المحلِّل لعَنَ الله المحلِّلَ و المحلَّلَ له)[1] «هان! شما را از بز نرّ عاریتی آگاه سازم، اصحاب گفتند: ای رسول‌خدا آن کیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: آن محلِّل است لعنت خدا بر محلِّل و محلَّل‌له باد.»

پ) ابن قیّم گفته است: راویان این حدیث از بزرگان صحابی بوده‌اند و بر لعنت رسول‌خدا بر صاحبان تحلیل که همان محلِّل و محلَّل‌له است گواهی داشته‌اند و این از اخبار کسی است که از جانب خدا به ما خبر می‌دهد و او صادق و مصدق است.[2]

ج) از ابن‌عبار روایت شده که می‌گفت: از رسول‌خدا ﷺ درباره‌ی محلِّل سؤال شد فرمود: (لا إلاّ نِکاحَ رَغبَهٍ لا یکاحَ دلسَهٍ ولا استهزاءً بکتابِ الله ثُمَّ تَذُوقُ العَسلیَهَ)[3]

۴. آثار اصحاب مخالف با تحلیل است

الف) عمربن‌خطاب رضی الله عنه گفته است: (لا أوتی بمحلِّل ولا محلَّل ؤلاَ رَجَمتُهما) «هیچ محلِّل و محلَّل‌له را پیش من نمی‌آورند مگر این‌که آن‌ها را رجم خواهم کرد.»

ب) علی‌بن‌ابیطالب رضی الله عنه گفته است (لا تُرجَعُ الیهِ إلاّ بِنکاح رَغبَهٍ غیرَ دلسَهٍ ولا إستِهزاء بکتابِ الله[4])

۵. آرای تابعین مخالف با تحلیل است

---

۱. ابن‌ماجه / ۱۹۳۶.

۲. اغاثه‌اللّهفان، ابن‌قیم جوزی: ۲۸۵/۱.

۳. اغاثه‌اللّهفان: ۲۸۷/۱.

۴. اغاثه اللّهفان: ۲۸۹/۱.

عبدالرزاق گفته است، ابن‌جریج ما را خبر داده است که می‌گفت: «به عطا گفتم محلّل زن را طلاق داد و شوهر قبلی‌اش با او ازدواج مجدد نمود، گفت بایستی میان آنان مفارقت ایجاد گردد.» بکربن‌عبدالله مزنی گفته است: «در جاهلیت به چنین کسانی بز نرّ عاریتی می‌گفتند.»[۱]

۶ آرای تابع‌تابعین مخالف با تحلیل است

اسحاق گفته است: «نگهداری زن برای محلّل روا نیست زیرا که محلّل عقد ازدواج را به‌اتمام نرسانیده است و عقد ناقص است» امام مالک گفته است: «در ازدوج تحلیل باید میان زوجین مفارقت ایجاد گردد.»

۷. عدم‌تحقق فلسفه مقصود از قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُۥ﴾

که فلسفه‌ی ازدواج زن با شخص دیگری این است که زن، معاشرت با زوج جدید را عملاً لمس کند که اگر در نشوز با شوهر پیشینش خود را مقصّر دانسته باشد حق را به جانب ایشان خواهد داد و از آن‌طرف زوج هم که در عصمت دیگری است با آن زن همانند شوهران با ایشان معاشرت می‌کند ولی چه‌بسا انگیزه‌های پشیمانی در رفتار با همسر پیشین‌اش در درونش برانگیخته می‌شود اگر در مفارقت و طلاق با او ستم کرده باشد لذا به مرور زمان و آزمایش رفتار خودشان در مقایسه با دو شیوه‌ی زندگی زناشویی هر کدام کوله‌باری از تجربه و ندامت را پیش راه خود می‌یابد که اگر بعد از آن، این زن و شوهر زندگی جدیدی معاشرت نو را از سر گیرند، هر کدام حق همدیگر را رعایت و در معاشرت زندگی از نعمت الهی بهره‌مند می‌شوند، مودّت و محبت در میان‌شان ادامه خواهد یافت و شقاق و نزاع سابق جای خود را به صفا و صمیمیت خواهد داد، چنین

---

۱. اعلام الموقعین: ۴۵/۳.

فلسفه‌ای محقق نخواهد شد مگر این‌که ازدواج دوم ازدواج رغبت و علاقه‌ای باشد نه ازدواج تدلیسی، صوری و روکشی[1].

۸. ازدواج موقت
هنگامی که ازدواج بر این اساس باشد که هرگاه محلّل با زن، معاشرت هم‌بستری نمود فوری او را طلاق دهد، چنین حادثه درواقع و نفس‌الأمر نکاح موقت است و نکاح موقت به اتفاق فقیهان ائمه‌ی چهارگانه باطل است.

۹. ازدواج با شر است
برای محلّل شرط گذشته می‌شود که به‌محض معاشرت با زوجه فوری ایشان را طلاق دهد، چنین شرطی مغیر با فلسفه‌ی ازدواج است.

۱۰. ازدواج تحلیل ازدواجی است که فاقد رکن رضایت است
زیرا که زوجه نمی‌پذیرد و راضی نیست که محلّل به‌صورت همیشگی شوهر ایشان باشد.

۱۱. قول فقیهان شافعی، جعفری و ظاهری
مخالف با آیه‌ی ﴿وَإِن تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ﴾ (بقره: ۲۸۴) و مخالف قول رسول خداست که می‌فرماید: (إنّما الاعمال بالینات و إنّما لکلّ امرِیء مانَوی) «ملاک و معیار کارها به نیت افراد بستگی دارد و برای هر شخص آن خواهد بود که نیت کرده است.»

ابن‌قیم گفته است: از نظر اهل مدینه و اهل حدیث و فقیهان آنان تفاوت نمی‌کند میان این‌که شرط‌گذاری قولی باشد و یا غیرقولی بلکه با بتانی و قصد که درواقع قصد معتبر است و معیار کارها به نیت افراد بستگی دارد، عین الفاظ منظور

---

۱. الزواج و الطلاق فی الاسلام، استاد زکی‌الدین شعبان، ص ۱۰۷.

نیستند بلکه منظور دلالت آن‌ها بر معانی است و احکام بر معانی و مقاصد الفاظ مترتّب است.

بنابراین هرگاه معانی و مقاصد به ظهور رسند و عیان گردند، اعتبار به الفاظ و مبانی نمی‌شود، چه الفاظ وسایل‌اند جهت تحقق نمایان که با تحقق اهداف و غایت، الفاظ از حیطه اعتبار خارج می‌شوند.

﴿ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴾ (شعراء: ۸۳)



بعضی چنان می‌پندارند که اختصاص مرد به حق طلاق، قضیه‌ای استبدادی است چه‌بسا در آن، زورگویی و تحکم، حاکم گردد، که اگر در طلاق، توجه به نظر زن هم می‌شد و یا ایقاع آن تحت‌نظر دادگاه انجام می‌گرفت، از استبداد و خودسری مرد جلوگیری می‌شد.

سؤالی که در این‌جا مطرح است این است که چرا در نظام اسلامی حق طلاق، اختصاص به مرد دارد علی‌رغم این‌که اسلام ضرر و زیان در هر حکمی را محکوم می‌کند؟

استاد زلمی در این کتاب به بررسی عالمانه موضوع طلاق می پردازد و از استدلال های قرآنی برای روشن کردن موضوع استفاده می کند. هرچند این مطالب ممکن است در نگاه اول ساختار شکن به نظر بیایند اما اگر بدور از تعصبات متعارف به آنها بنگریم، بسیاری از مسایل روشن خواهد شد.

نشر احسان

ISBN 9789643 56